

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«السابع إذا أطلق اشتراط الفسخ برد الثمن لم يكن له ذلك إلا برد الجميع، فلو ردّ بعضه لم يكن له الفسخ. و ليس للمشتري التصرف في المدفوع إليه؛ لبقائه على ملك البائع.»

امر سابع: رد بعض ثمن

امر هفتم در بيع خياری، پيرامون سه مطلب و فرع بحث می‌کند؛

فرع اول: عدم جواز فسخ در صورت رد بعض ثمن بر فرض اطلاق در متن عقد

مطلب اول این است که اگر بايع که شرط ردّ ثمن کرده، نسبت به اینکه جميع ثمن را رد کند و يا بعض آن را، به صورت مطلق گذاشته و تنها به همین مقدار گفته که: اگر ثمن را رد کنم، بتوانم معامله را فسخ کنم، اما مشخص نکرده که مرادش از ردّ ثمن، ردّ جميع ثمن است يا ردّ بعض ثمن.

شیخ(ره) فرموده: در این فرض، تنها در صورتی می‌تواند فسخ کند که جميع ثمن را رد کند، اما اگر بعض ثمن را رد کرد، حق فسخ ندارد.

عدم جواز تصرف مشتری در بعض ثمن مدفوع

حال که بايع بعض ثمن را به مشتری ردّ کرده و می‌گوییم حق فسخ ندارد، آیا مشتری در این بعض ثمن که به وی داده شده حق تصرف دارد يا نه؟

شیخ(ره) فرموده: حق تصرف ندارد و این بعض ثمن، هنوز بر ملک بايع باقی است، چون می‌گوییم که: اگر بعض ثمن را ردّ کرد، حق فسخ ندارد و حتی اگر بعد از رد بعض ثمن «فسخت» هم بگوید، هیچ تأثیری ندارد، لذا این بعض ثمن در ملک خود بايع باقی است و مشتری حق تصرف در آن را ندارد.

حال اگر این بعضی ثمن در ید مشتری تلف شد، آیا مشتری ضامن است یا نه؟ شیخ(ره) فرموده: دو صورت دارد؛ اگر بایع این بعضی ثمن را به عنوان ثمنیت به مشتری دفع کرده، در این صورت اگر تلف شد، مشتری ضامن است.

اما اگر آن را بر وجه امانت به مشتری داده و گفته: این مقدار از ثمن نزدت باشد، تا بعد بقیه ثمن را آورده و در اختیار قرار می‌دهم و فسخ می‌کنم، به گونه‌ای که آن بعضی ثمنی را که اول به مشتری داده، بر وجه امانت در اختیار مشتری قرار داده، که در این صورت ید مشتری، ید امانی می‌شود، لذا اگر بدون تعدی و تفریط مال در ید امانی تلف شود، ضمانی در کار نیست.

فرع دوم: توافق بر رد بعضی ثمن و برگشت مقابل آن از مبیع

فرع دوم در این امر سابع این است که اگر بایع با مشتری این گونه توافق کند که: هر مقدار از ثمن را که رد کردم، به همان مقدار، در مقابلش از مبیع فسخ می‌کنم، یعنی فرض کنید اگر نصف ثمن را رد و بعد فسخ کردم، نصف مبیع به ملک من برگردد و اگر یک سوم ثمن را رد و بعد فسخ کردم، یک سوم از مبیع داخل در ملک من شود، آیا چنین شرطی درست است یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: این شرط اشکالی ندارد و «المؤمنون عند شروطهم» شامل چنین شرطی هم می‌شود، لکن اگر خواست بر طبق شرط عمل کند، مثلاً یک سوم ثمن را به مشتری داد و در مقابل یک سوم مبیع را فسخ کرد، نتیجه این می‌شود که یک سوم از این مبیع در ید مشتری، مال بایع است و دو سومش مال مشتری است.

حال اگر قبل از آنکه مدت معینی که توافق کردند، تمام شود و بایع دو سوم دیگر ثمن را به مشتری رد و بعد فسخ کرد، بحثی نیست و مبیع کلاً مال بایع می‌شود.

اما اگر این بایع که اول در ازای دادن یک سوم ثمن، یک سوم مبیع را فسخ کرده، تا انتهای مدت بقیه‌ی ثمن را به مشتری رد نکرد، بعد از مدت دیگر رد ثمن به درد نمی‌خورد و در نتیجه مبیع مشترک بین بایع و مشتری می‌شود.

شیخ(ره) در اینجا فرموده: مشتری خیار تبعض صفقه دارد و می‌تواند به عنوان خیار تبعض صفقه معامله را فسخ کند.

حال آیا قبل از اتمام مدت هم مشتری به عنوان خیار تبعض صفقه می‌تواند معامله را به هم بزند یا نه؟ که شیخ(ره) فرموده: به دلیل اینکه علت که عبارت از تبعض صفقه است، در اینجا موجود است، لذا قبل از انتهای مدت هم، مشتری می‌تواند از خیار تبعض صفقه استفاده کند.

فرع سوم: شرط رد بعضی ثمن و فسخ کل

فرع سوم در این امر سابع این است که اگر بایع به مشتری بگوید: در ازای رد جزئی از ثمن، بتوانم کل معامله را فسخ کنم، آیا چنین شرطی درست است یا نه؟ شیخ(ره) فرموده: اشکالی ندارد، مثلاً اگر ثمن معامله هزار تومان است و بایع به مشتری بگوید: چنانچه جزئی از این هزار تومان، اعم از جزء معین یا غیرمعین را رد کردم، بتوانم معامله را فسخ کنم.

گاهی می‌گوییم: مثلاً اگر دویست تومانش را دادم، بتوانم فسخ کنم، که این جزء معین می‌شود و گاهی هم معین نمی‌کند که آن جزء چه مقداری باشد؟

پس اگر شرط رد جزئی از ثمن را در مقابل فسخ کل بکند، این مانعی ندارد، منتهی بعد از آنکه جزء را داد و معامله را فسخ کرد، مبيع ملک بايع می‌شود و بقیه ثمن در ذمه بايع باقی می‌ماند و باید بعد از فسخ باید بقیه ثمن را به عنوان یک دینی به این مشتری بپردازد.

تطبیق عبارت

«السابع إذا أطلق اشتراط الفسخ برد الثمن لم يكن له ذلك إلا برد الجميع»، اگر اشتراط فسخ به رد ثمن مطلق گذاشته شود، یعنی معین نکند که مراد از رد ثمن، رد جمیع است یا رد بعض، بايع نمی‌تواند فسخ کند، مگر اینکه جمیع ثمن را رد کند، «فلو رد بعضه لم يكن له الفسخ.»، در نتیجه اگر بعض ثمن را رد کند، برای بايع فسخ جایز نیست.

«و ليس للمشتري التصرف في المدفوع إليه»، حال که بعض ثمن را به مشتری داد، مشتری نمی‌تواند در این بعض ثمن تصرف کند، «لبقائه على ملك البائع.»، چون هنوز بر ملک بايع باقی است.

در اینجا این توضیح را اضافه کنید که این فرع، در آن فرضی محل بحث است که بايع جزء ثمن را داده و بعد «فسخت» هم گفته، که می‌خواهیم ببینیم که بعد از آن که بايع «فسخت» گفت، آیا مشتری می‌تواند در آن جزء ثمن تصرف کند یا نه؟ و إلا قبل از آنکه بايع «فسخت» را بگوید، یقیناً مشتری حق تصرف را ندارد.

«و الظاهر أنه ضامن له لو تلف»، ظاهر این است که مشتری، در صورت تلف این بعض ثمن مدفوع ضامن است، «إذا دفعه إليه على وجه الثمنية»، البته اگر دفع بايع بر وجه ثمنیت و به عنوان رد ثمن به مشتری باشد، یعنی فکر می‌کند که باید به عنوان ثمن تحویل مشتری بدهد، «إلا أن يصرح بكونها أمانة عنده إلى أن يجتمع قدر الثمن فيفسخ البائع.»، مگر اینکه بايع تصریح کند که این بعض ثمن امانت در نزد مشتری است تا اینکه تمام ثمن اجتماع پیدا کند و بعد بايع فسخ کند.

«و لو شرط البائع الفسخ في كل جزء برد ما يخصه من الثمن»، فرع دیگر اینکه اگر بايع فسخ هر جزئی از مبيع را، در اثر رد آنچه که اختصاص دارد به آن جزء از ثمن شرط کند، مثلاً نصف مبيع در مقابل نصف ثمن است، ثلث مبيع در مقابل ثلث ثمن است؛ که بگوید: هر مقداری از ثمن را رد کردم، بتوانم مقدار مقابلش از مبيع را فسخ کنم.

(سوال و پاسخ استاد محترم) نماء مبيع مال مشتری است، حال اگر در مقابل جزئی از ثمن، جزئی از مبيع را فسخ کرد، نماء مربوط به آن جزء هم مال بايع می‌شود، مثلاً فرضاً اگر نمایی پیدا کرد، یک سوم مبيع مال بايع شده، پس یک سوم نماء هم مال بايع می‌شود.

«جاز الفسخ فيما قابل المدفوع»، فسخ در آنچه که مقابل با ثمن مدفوع است جایز است، «و للمشتري خيار التبويض إذا لم يفسخ البائع بقية المبيع و خرجت المدة». وقتی که فسخ کرد، یک سوم مبيع مال بايع و دو سومش مال مشتری می‌شود، لذا اگر بايع بقیه مبيع را فسخ نکرد و مدت تمام شد، مشتری خيار تبعض صفقه دارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) بايع خيار تبعض صفقه ندارد، چون از اول خودش اینطور گفته که: هر مقداری از ثمن را که دفع کردم، در مقابلش مقداری از مبيع که به ازای آن هست، داخل در ملکم شود، که چون خود بايع این را خواسته، دیگر بايع خيار تبعض ندارد.

«و هل له ذلك قبل خروجها؟ الوجه ذلك.»، حال فرع دیگر این است که آیا مشتری قبل از اتمام مدت، می‌تواند خيار تبعض

استفاده کند یا نه؟ شیخ(ره) فرموده: وجه وجود خيار است، چون سبب خيار موجود است.

«و يجوز اشتراط الفسخ في الكلّ برّد جزءٍ معينٍ من الثمن في المدّة، بل بجزءٍ غير معينٍ»، فرع دیگر اینکه بايع می‌تواند فسخ کل را، به سبب ردّ جزء معين از ثمن، بل به سبب جزء غير معين شرط کند، «فیبقي الباقي في ذمّة البائع بعد الفسخ.»، و باقی ثمن در ذمّه‌ی بايع بعد از فسخ باقی می‌ماند.

امر ثامن: جواز شرط رد مبيع برای مشتری

آخرین امری که شیخ(ره) در بيع خياری بیان کرده، امر ثامن است، البته مرحوم سید(ره) در حاشیه امر تاسع و عاشر و یازدهم و دوازدهم را هم اضافه کرده که خوب است مراجعه بفرمایید و مطالب خوبی هم دارد.

مرحوم شیخ(ره) در امر ثامن فرموده: همان طور که بايع می‌تواند خيار را، در اثر ردّ ثمن شرط کند، مشتری هم می‌تواند در ازای ردّ مبيع شرط خيار کند و بگوید: اگر این مبيع را تا یک سال دیگر آوردم، ثمن را به من رد کن.

همچنین در یک معامله، هر دو هم می‌توانند شرط کنند، یعنی هم بايع شرط کند که اگر ثمن را برگردانم خيار داشته باشم و هم مشتری شرط کند، که اگر مبيع را برگردانم، خيار داشته باشم.

صور جواز و عدم جواز رد بدل

حال فرعی که در اینجا مطرح است اینکه در جایی که مشتری ردّ مبيع را شرط می‌کند و به صورت مطلق هم بیان کرده، انصراف به عین مبيع دارد، یعنی در جایی که می‌گوید: اگر مبيع را ردّ کردم و دیگر ذکری از بدل مبيع ندارد، در اینجا به عین مبيع انصراف دارد، که باید عین مبيع را بدهد، تا خيار داشته باشد.

حال آیا مشتری می‌تواند به بدل مبيع تصریح کند یا نه؟ در اینجا هم دو صورت دارد؛ یا تصریح می‌کند که بدل مبيع را در صورت تلف مبيع به بايع بدهد و یا می‌گوید: بدل را بدهم، ولو اینکه مبيع هم موجود باشد، که باید حکم هر دو صورت را در اینجا بیان کنیم.

شیخ(ره) فرموده: در جایی که مبيع تلف شود، در صورت اول که مشتری به بايع می‌گوید: اگر مبيع تلف شد، بدل آن را رد کنم و خيار داشته باشم، این مطلب درستی است و هیچ اشکالی هم ندارد.

رد بدل مبيع با تمکن از رد عین

اما بحث در جایی است که مشتری بگوید: و لو تمکن از ردّ مبيع هم داشته باشم، اگر بدل را رد کردم، بتوانم معامله را فسخ کنم، آیا چنین شرطی در اینجا درست است یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: فیه إشکال؛ یک وجه این است که این شرط درست باشد، چون عموم «المؤمنون عند شروطهم» شامل این هم می‌شود و لذا باید صحیح باشد.

اما وجه بطلان این شرط این است اولاً مخالف با شرع است و از نظر شرعی، فسخ شرعی به این است که هر یک از عوضین به صاحب اولی‌اش برگردد، یعنی اگر عین مبیع موجود است، باید به ملک بایع برگردد و ثمن هم به ملک مشتری برگردد.

بعد شیخ(ره) فرموده: نه تنها فسخ، شرعاً چنین معنایی دارد، بلکه حقیقتاً هم معنایش این است، یعنی چه از نظر شرع و چه غیر شرع، فسخ حقیقی به این است که هر کدام یک از عوضین به ملک مالک اولی‌اش برگردد. بنابراین با وجود عین، اگر بخواهد بدل را بپردازد، اصلاً فسخ تحقق پیدا نمی‌کند.

شرط در ضمان مثلی به مشغولیت ذمه به قیمت آن

بعد در اینجا دو فرع دیگر همین رابطه بیان کرده؛ یک فرع این است که از اول بگوید: اگر عین مبیع که مثلی است، در ید من تلف شد، شرط می‌کنم که ذمه‌ی من به قیمت آن مشغول شود، که شیخ(ره) فرموده: این درست نیست و در اختیار خود اینها نیست که بگویند: ذمه به چه چیزی مشغول می‌شود؟

شارع فرموده است: «المثلی یضمن بالمثل والقیمة بالقیمه»، اختیارش با اینها نیست که بگویند: در جایی که مثلی است، ذمه‌ی ما از اول به قیمت مشغول شود، یا برعکس.

شرط ادای ذمه مثلی به قیمت آن

اما فرع دیگر این است که مشتری می‌گوید: این مبیع که مثلی است، اگر تلف شد، درست است که ذمه به مثل مشغول می‌شود، اما توافق کنیم که آن مثل را به عنوان قیمت ایفاء کنیم، یعنی قیمت را بدل از مثل قرار دهیم، که شیخ(ره) فرموده: این اشکالی ندارد، برای اینکه نه مخالف با شرع است و نه مخالف با حقیقت فسخ.

تطبیق عبارت

«الثامن كما يجوز للبائع اشتراط الفسخ برّ الثمن»، همان طور که برای بایع اشتراط فسخ برّ ثمن درست است، «كذا يجوز للمشتري اشتراط الفسخ برّ الثمن»، مشتری هم می‌تواند بگوید که: اگر مبیع را رد کردم، بتوانم فسخ کنم، «و لا إشكال فی انصراف الإطلاقی إلى العین»، که وقتی این مبیع و مثنی را مطلق گذاشت، انصراف به عین پیدا می‌کند.

«و لا فی جواز التصريح برّ بدله مع تلفه»، می‌تواند تصریح کند که اگر این عین تلف شد، بدل را می‌دهم، «لأنّ مرجعه إلى اشتراط الخيار برّ المبيع مع وجوده»، چون مرجع این تصریح به این است که اگر مبیع موجود است، خود مبیع را رد کند، «و بدله مع تلفه و عدم بقاء مال البائع عند المشتري بعد الفسخ»، و در صورت تلف یا عدم بقاء مبیع نزد مشتری بعد از فسخ، بدل مبیع را رد کند، عدم بقاء یعنی و لو اینکه تلف هم نشده باشد، اما چون مال بایع نزد مشتری بعد از فسخ باقی نیست، مثلاً سرقت شده، لذا در حکم تلف است.

«و فی جواز اشتراط ردّ بدله»، حال آیا می‌تواند شرط ردّ بدل کند یا نه؟ «و لو مع التمكن من العین إشکالاً»، ولو تمکن دارد که عین مبیع را به بایع بدهد، در این اشکال است. البته اشکال همیشه دو طرف دارد؛ یک طرفش اینکه می‌تواند شرط کند که شیخ(ره) بیان نکرده و وجه آن تمسک به عموم «المؤمنون عند شروطهم» هست.

«من أنّه خلاف مقتضى الفسخ»، وجه عدم صحت این اشتراط این است که این خلاف مقتضای فسخ است، «لأنّ مقتضاه رجوع كلّ من العوضين إلى صاحبه»، چون مقتضای فسخ این است که هر کدام یک از عوضین، به صاحبش برگردد، «فاشترط البذل اشتراطاً للفسخ على وجه غير مشروع»، که اگر گفت: با وجود اینکه عین موجود است، بدل را می‌دهم، این شرط فسخ غیر شرعی است، پس مخالف با شرع می‌شود، «بل ليس فسخاً في الحقيقة»، بلکه اصلاً شرعاً و حقیقتاً نزد عرف و عقلاء فسخ دو معنا ندارد، بلکه معنای فسخ حقیقی چه در شرع و چه در عقلاء این است که هر کدام از عوضین به حالت سابقش برگردد، لذا در این فرض اصلاً فسخ تحقق نمی‌یابد.

«نعم، لو اشترط ردّ التالف بالمثل في القيمي و بالقيمة في المثل»، در اینجا مسئله‌ی ضمان نیست، بلکه مقام ردّ است و می‌گوید: آنچه که قیمی است، در مقام ردّ مثلش را بدهم و آنچه که مثلی است، در مقام ردّ قیمتش را بدهم که شیخ (ره) فرموده: «أمكن الجواز»، جواز ممکن است، «لأنّه بمنزلة اشتراط إيفاء ما في الذمة بغير جنسه»، چون این به منزله وفای به ما فی الذمه به غیر جنس است و هیچ اشکالی هم ندارد که انسان از اول قبول دارد در ذمه‌اش مثل آمده، منتهی با مضمون له توافق می‌کند که در مقام ردّ قیمت بپردازد، که این اشکالی ندارد.

«لا اشتراط ضمان التالف المثل بالقيمة و القيمي بالمثل»، اشکال در جایی است که بگوید: از اول در جایی که مثلی است، ذمه‌ام به قیمت مشغول شود و یا در جایی که از اول این مال قیمی است، ذمه‌ام به مثل مشغول شود، که شیخ (ره) مثل دیگران فرموده: این به هیچ وجهی درست نیست.

در آن «لو إشترط...» بعدش کلمه‌ی ردّ بود، اما در «لا اشتراط ضمان...» کلمه‌ی ضمان وجود دارد و همه‌ی فرق‌ها در اینجا است یعنی از اول آنچه که مثلی هست بگوییم که ذمه به قیمت مشغول است، که شیخ (ره) فرموده: این به هیچ وجهی درست نیست.

حالا ثمره‌ی اینها این است که اگر گفتیم که: مشتری با بایع توافق می‌کند و می‌گوید: وقتی این مبیع تلف شد، درست است که مثلی است، اما بر ذمه‌ام قیمت بیاید، خوب حال قیمت چه زمانی بر ذمه‌ی مشتری می‌آید؟ کسانی که گفته‌اند: قیمت یوم التلف را باید بدهد، قیمت این روز را باید بپردازد، اما در صورت دیگر که مشتری می‌گوید: من قبول دارم که وقتی این مبیع مثلی است، ذمه‌ام به مثل ضامن می‌شود، منتهی هنگام ردّ و اداء، به جای مثل قیمت را ردّ کنم، که در آنجا باید قیمت یوم الردّ را بپردازد.

«و لا اشتراط رجوع غير ما اقتضاه العقد إلى البائع»، اشتراط رجوع غیر آنچه که عقد اقتضاء می‌کند به بایع صحیح نیست.

پس سه فرض مهم در اینجا هست؛ یکی اینکه رجوع به بدل را با وجود عین شرط کند و دوم اینکه ضمان مثلی را به قیمت و قیمی را به مثل شرط کند و سوم اینکه ردّ مثلی را به قیمت و ردّ قیمی را به مثل شرط کند، که از این سه فرض، دو فرضش را مرحوم شیخ (ره) نپذیرفته، که همین دو فرضی است که آخر خط خواندیم.

«فتأمل»، اشاره دارد به اینکه در فرق بین این دو مورد دقت کن، یعنی در جایی که ضمان مثلی را به قیمت یا ردّ مثلی را به قیمت شرط کنند، تأمل کن و فرق بین این دو را بفهم.

«و يجوز اشتراط الفسخ لكلّ منهما بردّ ما انتقل إليه أو بدله و الله العالم»، این را هم عرض کردیم که هر دو، یعنی هم بایع و هم مشتری می‌توانند به سبب ردّ ما انتقل الیه یا رد بدل آن شرط فسخ کنند. «و الله العالم».

مسئله‌ی دیگری که شیخ (ره) در اینجا بیان کرده این است که آیا خیار شرط فقط جاری در بیع است یا در معاملات دیگر هم

جریان دارد؟ در معاملات دیگر یعنی در عقود لازمه‌ی دیگر، در عقود جائزه و یا در آنچه که عنوان ایقاع را دارد و اصلاً عنوان عقد را ندارد که آیا در ایقاعات مثل طلاق و عتق خیار شرط جریان دارد یا نه؟

شیخ(ره) در اینجا بحث مفصلی مطرح کرده و فرموده: «مسألة لا إشكال و لا خلاف فی عدم اختصاص خيار الشرط بالبيع»، إشكال و خلاف در عدم اختصاص خیار شرط به بیع نیست و این طور نیست که بگوییم که: اختصاص به بیع دارد و در غیر بیع هم اجمالاً جریان دارد.

«و جریانه فی کلّ معاوضةٍ لازمةٍ كالإجارة و الصلح و المزارعة و المساقاة»، و در هر چیزی که عنوان معاوضه لازم را دارد جریان دارد، مانند اجاره، صلح، مزارعه و مساقات، البته مرحوم شهیدی(ره) و دیگران درباره صلح تذکر داده‌اند که شاید سهو قلم بوده، چون شیخ(ره) در تحقیقی که در مسئله داشته در همین صفحه فرموده: صلح از عقود است که محل خلاف است، که آیا خیار شرط در آن جریان دارد یا نه؟ در حالی که در اینجا فرموده: «لاخلاف و لا إشكال»، که برای اینکه با آن حرف تنافی نداشته باشد باید بگوییم که: این سهو قلم است.

«بل قال فی التذكرة: الأقرب عندی دخول خيار الشرط فی کلّ عقد معاوضةٍ»، بلکه در تذکره فرموده: أقرب این است که خیار شرط، در هر عقد معاوضی داخل می‌شود، «خلافاً للجمهور»، که مراد از جمهور عامه است، «و مراده ما یكون لازماً»، یعنی مراد مرحوم علامه(ره) در تذکره که گفته: «فی کل عقد معاوضه»، مرادش عقد لازم است.

«لأنّه صرّح بعدم دخوله فی الوكالة و الجعالة و القراض و العارية و الوديعة»، چون مرحوم علامه(ره) تصریح کرده که خیار شرط در وکالت، جعاله، قراض، عاریه و ودیعه داخل نمی‌شود که عاریه و ودیعه عنوان عقد را دارند، اما عنوان معاوضه را ندارند.

اگر ما باشیم و ظاهر این عبارت که فرموده: «فی کل عقد معاوضه»، چون قبل از این عبارت بیان کرده که خیار شرط در وکاله و عاریه و ودیعه و جعاله و قراض جریان ندارد، برای اینکه بین مستثنی و مستثنی منه تناسب وجود داشته باشد، باید بگوییم که: این «فی کل عقد معاوضه» یعنی فی کل عقد لازم، برای اینکه اموری که قبلاً استثناء شده، امور غیر لازمه است.

اگر واقعاً مرادش از آن «فی کل عقد معاوضه» معاوضه باشد دیگر نیازی به استثناء کردن اینها نداشت، چون عاریه و ودیعه عنوان معاوضه را ندارند، ولو اینکه عنوان عقد را دارند، پس باید بگوییم که مراد از معاوضه یعنی لازم، «لأنّ الخيار لكلّ منهما دائماً»، چون خیار در اینها دائماً برای طرفین هست، «فلا معنى لدخول خيار الشرط فيه»، پس وجهی ندارد که بگوییم: خیار شرط در عقود مثل اینها داخل می‌شود.

«و الأصل فیما ذکر عموم «المؤمنون عند شروطهم»»، دلیل اینکه در غیر بیع خیار شرط جریان دارد، عموم «المؤمنون عند شروطهم» است، «بل الظاهر المصرّح به فی کلمات جماعةٍ دخوله فی غیر المعاوضات من العقود اللازمة و لو من طرف واحد»، عقد اعم از معاوضه است، هر جا عنوان معاوضه را دارد، عنوان عقد را هم دارد، اما مواردی داریم که عقد هست، اما عنوان معاوضه وجود ندارد، که شیخ(ره) فرموده: ظاهری که در کلمات جماعتی بر آن تصریح شده، این است که خیار شرط در غیر معاوضات، یعنی در عقود لازمه، ولو اینکه از یک طرف لازم باشد، مثل رهن داخل می‌شود.

رهن عقد است، اما معاوضه نیست، معاوضه یعنی اینکه این بدل آن باشد، در رهن درست است رهن مالی را در اختیار مرتهن به عنوان رهن قرار می‌دهد و مرتهن هم وامی به رهن می‌دهد، اما این عنوان معاوضه ندارد، معاوضه یعنی عوض این ثمنی که ملک بایع می‌شود، مثنی هم ملک مشتری شود، لذا رهن معاوضه نیست، بلکه از عقود لازمه از طرف واحد است.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين